

درس های کمون پاریس

هر بار که در تاریخ کمون پژوهش می کنیم آن را در سیمای تازه ای می بینیم؛ و این از برکت تجربه ای است که در مبارزه های انقلابی بعدی و، بالاتر از همه، از آخرین انقلاب های، نه تنها روسی بلکه آلمانی و مجارستانی نیز، کسب کرده ایم. جنگ فرانسه و آلمان انفجاری خونین بود و منادی کشتار بزرگ جهانی، کمون پاریس آذرخشی بود مبشر انقلاب جهانی کارگری.

کمون دلیری توده های کارگری، و استعدادشان برای یک پارچه شدن، و هنرشان برای فدا کردن خود در راه آینده را به ما نشان می دهد؛ اما در همان زمان بی استعدادی توده ها را در انتخاب مسیر، و بی تصمیمی آن ها را در رهبری جنبش، و تمایل شوم آن ها را به متوقف ماندن بعد از نخستین کامیابی ها، و در نتیجه دادن مجال تازه کردن نفس و استقرار مجدد در موضع ها به دشمن را، نمایان می سازد.

کمون خیلی دیر تشکیل شد. برای آن امکان داشت که روز چهارم سپتامبر قدرت را قبضه کند، و اگر چنین کرده بود کارگر پاریسی می توانست با یک ضرب خود را در مقام رهبری کارگران کشور قرار دهد و مبارزه ی آنان را علیه همه ی نیروهای گذشته و علیه بیسمارک، و نیز علیه تی پیر رهبری کند. اما این همه به دست یاوه گویان دموکرات، یعنی نمایندگان پاریس در مجلس افتاد. طبقه ی زحمت کش پاریس نه حزبی داشت و نه رهبرانی که به

سبب مبارزه های قبلی با آنان پیوند نزدیک یافته باشد. افراد طبقه ی متوسط خرده پای میهن پرست، که خود را جامعه گرامی پنداشتند و چشم پشتیبانی از طرف کارگران را داشتند، در واقع نسبت به یک دیگر بی اعتماد بودند. آنان موجب شدند که اعتماد طبقه ی کارگر به خودش متزلزل شود؛ پیوسته در پی یافتن حقوق دانان نامور و روزنامه نگاران و نمایندگان مجلس، با توشه ای فقط مرکب از مثنی عبارت های انقلابی، بودند تا رهبری جنبش را به آنان واگذارند.

همان دلیلی که موجب شد فاور^۱، پیکار^۲ و گارنیه پاژ^۳ و شرکا در چهارم سپتامبر در پاریس به قدرت به رسند مجال داد که پل بنکور^۴، واران^۵ و رنودل^۶ و بسیاری دیگر، چندی اربابان حزب طبقه ی کارگر شوند. رنودل ها و پل بنکورها، حتی لونگه ها و پرسمان ها^۷، به حکم علانق و نیز عادت های روشن فکریشان به ژول فاور و ژول فری^۸ نزدیک ترند تا به

^۱ - فاور، ژول Jules Favre ، (۱۸۰۹ تا ۱۸۸۰)، وکیل دعاوی و سیاست مدار فرانسوی. جمهوری خواه، عضو حکومت دفاع ملی، عضو آکادمی فرانسه.

^۲ - Picard

^۳ - لوئی انتوان گارنیه پاژ Louis- Antoine Garnier- Pages (۱۸۰۳ تا ۱۸۷۸)، و ژول فاور Jules Favre (۱۸۰۹ تا ۱۸۸۰) ارنست پیکار Ernest Picard (۱۸۲۱ تا ۱۸۷۷): جمهوری خواهان طبقه ی متوسط میانه رو؛ وزیران دولت تی ییر Thiers، در هم کوبندگان کمون پاریس. (ن)

^۴ - پل بنکور، ژوزف Joseph Paul- Bencour، (۱۸۷۳ تا ؟) روزنامه نگار و سیاستمدار فرانسوی. نماینده ی مجلس، وزیر کار، سناتور، نخست وزیر. طرف دار جدی جامعه ی ملل بود.

^۵ - A. Varenne

^۶ - پی ییر رنودل P. Renaudel (۱۸۷۱ تا ۱۹۳۵) و ژوزف پل بنکور- Joseph Paul Boncour (۱۸۷۳ تا ؟) الکساندر واران Alexandre Varenne (۱۸۷۰ تا ۱۹۴۷) رهبران حزب سوسیالیست فرانسه، میهن پرستان افراطی سوسیال در جنگ جهانی اول. (ن)

^۷ - Pressemane

طبقه ی کارگر انقلابی. عبارت پردازی های جامعه گرامآبانه آنان چیزی جز نقابی تاریخی نیست که به آنان مجال می دهد خود را بر توده ها تحميل کنند؛ و درست به سبب آن که فاور و سیمون و پیکار و دیگران از یک سلسله عبارت دموکراتی و آزادی خواهانه استفاده و سوءاستفاده کردند پسران و پسرزادگان آنان باید به عبارت پردازی های جامعه گرامآبانه توسل جویند. اما پسران و نوگان هم چنان لایق پدران خود باقی مانده اند و به کار خود ادامه می دهند. و وقتی که لازم آید که نه درباره ی گروهی از وزیران، بلکه درباره ی داشتن این مسأله ی خیلی مهم تر تصمیم گرفته شود که کدام طبقه ی باید در فرانسه به قدرت به رسد رنودل و وارن و لونگه و همانندهای آنان در اردوگاه میلران، هم کار گالیفه ی قصاب کمون، قرار می گیرند... وقتی که ژاژخوایان انقلابی تالارها و پارلمان خود را، در زندگی حقیقی، با انقلاب رویاروی می بینند هرگز آن را باز نمی شناسند.

حزب کارگران- حزب راستین کارگران- دستگاهی برای نمایش های پارلمانی نیست؛ بلکه تجربه ی انباشته و سازمان یافته ی طبقه ی کارگر است. فقط با کمک این حزب که بر تاریخ کامل گذشته اش استوار است- می توان از جنبه ی نظری، راه گسترش و مرحله های مختلف آن را پیش بینی کرد و دستورهای لازم برای کار را از آن بیرون کشید، و طبقه ی کارگر را از این که همیشه تاریخ خود را از نو آغاز کند، و نیز از تردید و از بی تصمیمی و اشتباه، بازداشت.

^۸- فری، ژول Gules Ferry (۱۸۳۲-۱۸۹۳)، سیاست مدار فرانسوی. وقتی وزیر آموزش و پرورش بود تحصیلات رایگان را اجرا کرد و در وزارت خارجه به توسعه ی مستعمرات پرداخت.

طبقه ی کارگر پاریس چنین حزبی نداشت. جامعه گرایان طبقه ی متوسط، که در کمون می لولیدند، چشم به آسمان می دوختند و انتظار معجزه ای یا رهبری پیغمبرانه ای داشتند، با تردید عمل می کردند، و در همان حال توده ها کورانه با دست مالیدن راهی می جستند و از بی تصمیمی بعضی و هوس بازی بعضی دیگر سرگیجه گرفته بودند. نتیجه آن که انقلاب در میان آنان خیلی دیر ظهور کرد، زمانی که پاریس در حلقه ی محاصره بود. شش ماه گذشت تا طبقه ی کارگر توانست درس های انقلاب های گذشته و جنگ های زمان سابق و خیانت های مکرر دموکراسی را به یاد آورد و قدرت را در دست گیرد.

ثابت شد که این شش ماه فرصت از دست رفته ی جبران ناپذیری بود. هرگاه حزبی با عمل متمرکز انقلابی در سپتامبر ۱۸۷۰ در رأس طبقه ی کارگر فرانسه بود، تمام تاریخ فرانسه و همه ی تاریخ بشر در مسیر دیگری قرار می گرفت.

اگر در هجدهم مارس قدرت به دست کارگران پاریس افتاد نه از آن روی بود که قدرت به عمد قبضه شده باشد، بلکه بدان سبب بود که دشمنان پاریس را ترک گفته بودند.

این دشمنان زمینه را به طور مداوم از دست می دادند؛ کارگران آنان را خوار می شمردند و دشمن می داشتند، طبقه ی متوسط خرده پا دیگر به آنان اعتماد نداشت و طبقه ی متوسط بالا می ترسید که آنان دیگر قدرت دفاع از خود را نداشته باشند. سربازان، خصم افسران بودند. دولت از پاریس گریخت تا نیروهای خود را در جای دیگری متمرکز سازد. در این هنگام بود که طبقه ی کارگر حاکم بر وضعیت شد.

اما این واقعیت را فقط روز بعد دریافت. انقلاب به نحوی نامنتظر سر رسید.

این نخستین توفیق منشاء دیگری برای بی ارادگی بود. دشمن به ورسای گریخته بود. آیا این خود پیروزی نبود؟ در آن لحظه درهم شکسته شدن دستگاه حکومت ممکن بود تقریباً بی ریختن خون صورت به پذیرد. در پاریس ممکن بود همه ی وزیران، تی یر را در رأس آنان، به اسارت گرفت. هیچ کس برای دفاع آنان دست بلند نمی کرد. اما سازمانی از یک حزب متمرکز وجود نداشت تا نظر جمعی درباره ی وقایع و وسایل خاصی برای اجرای تصمیم های خود داشته باشد.

باقی مانده ی پیاده نظام نمی خواست به ورسای عقب نشینی کند. رابطه بین افسران و سربازان به مویی بسته بود. اگر دستگاه مرکزی اداره ی کنده ای در پاریس بود چند صد نفر، و حتی چند ده نفر، از کارگران مطمئن و ارادتمند را جزء ارتشی که عقب نشینی می کرد جا می داد (امکان این کار بود) و به آنان تعلیم می داد که به آتش نارضائی سربازان از افسران دامن به زنند و از نخستین لحظه ی روانی مساعد استفاده کنند و سربازان را از بند افسرانشان آزاد سازند و به پاریس بازگردانند تا با ملت متحد شوند. بنابر تأیید خود پشتیبانان تی یر این کار تحقق پذیر بود. اما حتی یک تن به فکر این کار نیفتاد. اصلاً کسی نبود که به فکر چنین کاری بیفتد. وانگهی در گرماگرم چنان رویدادهای بزرگ چنین تصمیم هائی فقط به وسیله ی حزبی انقلابی گرفته تواند شد که خواستار انقلاب باشد و خود را برای آن آماده کند، و گنج نشود؛ به وسیله ی حزبی که عادت کرده باشد به داشتن نظر جامع و نترسیدن از عمل کردن.

حزبی عملی، و درست همان چیزی که کارگران فرانسوی نداشتند.

کمیته ی مرکزی گارد ملی در حقیقت در حکم شورای نمایندگان کارگران مسلح و طبقه ی خرده پاست. چنین شورائی که مستقیماً به وسیله ی توده هائی که راه انقلاب را برگزیده اند انتخاب شده است ابزاری عالی برای عمل است. اما در عین حال، و درست به سبب ارتباط مقدماتی و بی واسطه با توده هائی که در حالتی هستند که انقلاب آنان را در ربوده است، نه تنها جنبه های قوی بلکه جنبه های ضعیف توده ها را نیز منعکس می سازد؛ و در آغاز جنبه های ضعیف را بیشتر از جنبه های قوی منعکس می کند: روح بی تصمیمی و انتظار و گرایش به فعال نبودن بعد از نخستین موفقیت ها.

کمیته ی مرکزی گارد ملی نیاز به رهبری شدن داشت. لازم بود سازمانی باشد که تجربه ی سیاسی طبقه ی زحمت کش را تجسم بخشد و همیشه، نه تنها در کمیته ی مرکزی بلکه، در لشکرها، و در گردان ها، و در ژرف ترین بخش های طبقه ی کارگر فرانسوی حاضر باشد. حزب می توانست به وسیله ی شوراهای نمایندگان، در صورتی که این شوراها عضو گارد ملی بودند، با توده ها تماس دائم داشته باشد و وضع روحی آن ها را بداند. مرکز رهبری آن می توانست هر روز شعاری را برگزیند که به وسیله ی جنگ جویان حزب به میان توده ها راه یابد و فکر و اراده ی آن ها را متحد کند.

هنوز حکومت که به ورسای عقب نشسته بود به ورسای نرسیده بود که گارد ملی با شتاب شانه از زیر بار مسئولیت، درست در همان لحظه ای که مسئولیت بسیار خطیر بود، خالی کرد. کمیته ی مرکزی به فکر انتخابات «قانونی» برای کمون افتاد. و با شهرداران پاریس وارد مذاکره شد تا برای خود پوششی از «قانونی بودن» فراهم سازد.

اگر در همان زمان حمله ی شدیدی به ورسای پی ریزی شده بود، مذاکره با شهرداران حيله ای جنگی می بود که از دیدگاه نظامی موجه می نمود و با هدف مطابقت داشت. اما حقیقت این بود که این مذاکرات به منظور آن انجام می شد که معجزه ای مبارزه را متوقف سازد. طبقه ی متوسط خرده پای تندرو (رادیکال) و جامعه گرایان غیرواقع بین، که به «قانونی بودن» احترام می گذاشتند، و مردانی مانند نمایندگان و شهرداران و مانند آنان که جزئی از دولت «قانونی» بودند، در ته دل امیدوار بودند که در لحظه ای که پاریس زیر پوشش کمون «قانونی» قرار گیرد تی پر محترمانه در برابر پاریس انقلابی ایست کند.

در این مورد اصول مقدس فدراسیون و خودمختاری پشتیبان های بی ارادگی و بی تصمیمی بودند: می بینید، پاریس یک کمون در میان کمون های متعدد دیگر است. پاریس نمی خواهد هیچ چیز را به هیچ کس تحمیل کند؛ قصد ندارد برای دیکتاتوری مبارزه کند، مگر این که صحبت از «دیکتاتوری نمونه» باشد.

خلاصه ی کلام، منظوری نبود جز این که به جای انقلاب کارگری، که در حال گسترش بود، خودمختاری کمونی، که اصلاحی در طبقه ی متوسط خرده پای شمرده می شد، پایه گذاری شود. وظیفه ی راستین انقلابی عبارت از آن بود که در سراسر کشور قدرت برای طبقه ی کارگر تأمین شود. پاریس می بایست مینا و پایگاه و نقطه ای اتکای این کار باشد. برای رسیدن به این هدف لازم بود که ورسای بی فوت وقت مسخر گردد و محرکان و سازمان دهندگان و نیروهای مسلح به سراسر فرانسه گسیل شوند. لازم بود که با هم دلان تماس برقرار گردد و مرددان به راه آورده شوند و مخالفت رقیب در هم کوفته شود.

به جای پیروی از این خط مشی هجوم و حمله- که تنها راهی بود که به نجات وضع منتهی می شد- رهبران پاریس سعی کردند در خودمختاری کمونی خود منزوی شوند: اگر کسی به آنان حمله نکند آنان به کسی حمله نخواهند کرد، هر شهری حق مقدس خودمختاری را دارا است. این زمزمه ی آرمان گرایانه که از نوع هرج و مرج های این جهانی است- در واقع سرپوشی بود برای بزدلی در مقابل عملی انقلابی که حق این بود که تا رسیدن به مقصد بی انقطاع دنبال شود، وگرنه نمی بایستی آغاز گردد...

خصوصیت با سازمان سرمایه داری- که از دل بسته گی طبقه ی متوسط خرده پا به استقلال محلی و خودمختاری به ارث رسیده بود- بی تردید جنبه ی ضعیف بخشی از طبقه ی کارگر فرانسه است. خودمختاری برای هر ناحیه، برای بخش ها، برای گردان ها، برای شهرها، در نظر برخی انقلابیون بالاترین تضمین است برای فعالیت راستین و استقلال فردی. اما خطبی است بزرگ که این خبط برای طبقه ی کارگر فرانسوی خیلی گران تمام شد.

برای حفظ گروه ها و زیر گروه های مختلف طبقه ی کارگر، و مصالح جزئی آن ها و رهبران بخش های کوچک و مدیران محلی آن ها جنگی به صورت «مبارزه با مرکز گرانی مستبدانه» یا انضباط «خشک» در می گیرد. همه ی طبقه ی کارگر، می تواند با حفظ اصالت فرهنگی و تمایلات متنوع سیاسی به نحوی اصولی و استوار و بی ماندن در کشاکش رویدادها عمل کند و در هر زمان ضربه های کشنده ی خود را به قسمت های ضعیف دشمن فرود آورد، به شرط آن که در رأس آن، در بالای بخش ها و ناحیه ها و گروه ها، دستگاهی متمرکز باشد که با انضباطی آهنین به هم پیوسته باشد. گرایش به سوی استقلال داخلی، به هر صورت که باشد، میراثی است از گذشته ی در

گذشته. هرچه زودتر کمونیزم فرانسوی، کمونیزم جامعه گرا و کمونیزم سندیکائی، خود را از این میراث به رهاوند برای انقلاب کارگری آن بهتر خواهد بود.

حزب انقلاب را به اراده ی خود نمی آفریند؛ زمان قبضه کردن قدرت را به دل خواه خود معین نمی کند؛ اما فعالانه در رویدادها مداخله می کند، در هر لحظه در وضع روحی توده های انقلابی نفوذ، و قدرت مقاومت دشمن را برآورد می نماید و مناسب ترین لحظه برای عمل قطعی را در نظر می گیرد. این دشوارترین جنبه ی مسأله است. حزب تصمیمی ندارد که برای همه ی موارد معتبر باشد. آن چه مورد نیاز است نظریه ای است دقیق، و تماس صمیمانه با توده ها، و درک موقعیت، و دید انقلابی، و ثبات عزم زیاد. هر چه حزب انقلابی در همه ی قلمروهای مبارزه ی زحمت کشان عمیق تر نفوذ کند، و هر قدر بر اثر وحدت هدف و انضباط متحدتر باشد زودتر و بهتر به انجام وظیفه اش موفق می شود.

دشواری کار عبارت است از داشتن سازمان این حزب متمرکز، که با انضباطی پولادین در داخل خود جوش خورده، و با جنبش توده ها و جزر و مد آن پیوند نزدیک داشته باشد. پیروزی بر قدرت دست نخواهد داد مگر به شرط یک فشار انقلابی نیرومند از سوی توده های رنجبر. اما در این عمل از داشتن عنصر آماده کننده گریزی نیست. هر قدر حزب پیش آمد و زمان را بهتر درک کند، هر چه میناهای مقاومت بهتر مهیا شده باشند، هر اندازه نیروها و نقش های آن ها بهتر توضیح شده باشند توفیق یقین تر و تلفات کمتر خواهد بود. کار سیاسی و جنگی برای قبضه کردن قدرت داشتن همبسته گی است بین عملی که با دقت تهیه شده باشد، و جنبش توده ها.

مقایسه ی ۱۸ مارس ۱۸۷۱ با ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ از این دیدگاه بسیار آموزنده است. در پاریس از ابتکار در عمل، از طرف محافل رهبری انقلاب کوچک ترین اثری نیست. طبقه ی کارگر که از طرف حکومت طبقه ی متوسط مسلح شده است در حقیقت صاحب شهر است، همه ی وسایل مادی قدرت را در اختیار دارد- توپ و تفنگ در دست آنان است، اما خود به آن وقوف ندارد. طبقه ی متوسط کوشش می کند که اسلحه را از غول پس به گیرد: می خواهد توپ را از طبقه ی کارگر به دزدد. این کوشش شکست می خورد. حکومت با ترس و لرز از پاریس به ورسای می گریزد. میدان رزم از رقیب خالی است. اما فقط روز بعد طبقه ی کارگر می فهمد که صاحب پاریس است. «رهبران» در قفای رویدادها حرکت می کنند، وقتی آن ها را ثبت می کنند که صورت پذیرفته اند. و هر چه در قوه دارند به فعل در می آورند تا لبه ی تیغ انقلاب را کُند کنند.

در پتروگراد حوادث به صورت دیگری گسترش یافت. حزب با عزم استوار و مصممانه برای گرفتن قدرت به حرکت درآمد، مردانش همه جا بودند، هر موضع را تحکیم می کرد و هر شکاف را، که میان کارگران و پادگان ها در یک طرف و حکومت در طرف دیگر آن بود، وسیع تر می ساخت.

تظاهرات مسلحانه ی روزهای ماه ژوئیه از عملیات شناسایی وسیعی بود که حزب انجام داد تا درجه ی تماس نزدیک بین توده ها و قدرت مقاومت دشمن را به سنجد. عملیات شناسایی به زد و خورد بین پاسداران انجامید. ما عقب رانده شدیم، اما در عین حال این عمل ارتباطی بین حزب و اعماق توده ها برقرار کرد. ماه های اوت، سپتامبر و اکتبر شاهد مد انقلابی عظیمی بود: حزب از آن استفاده کرد و تکیه گاه های خود در میان طبقه ی کارگر و

پادگان ها را به تعداد قابل توجهی افزایش داد. پس از آن هم آهنگی بین تهیه ی پنهانی مقدمات و عمل توده ای تقریباً خود به خود صورت می پذیرد. تاریخ تشکیل کنگره ی دوم شوراها برای ۲۵ اکتبر (سوم آبان) معین شده بود. همه ی برانگیختن های قبلی ما برای این بود که به قبضه کردن قدرت به وسیله ی کنگره کشانیده شود. بدین ترتیب روز ۲۵ اکتبر از پیش برای واژگون کردن حکومت معین شده بود. این وضع کاملاً برای دشمن معلوم بود. کرنسکی و مشاورانش نمی توانستند از هر اقدامی برای تقویت خود در پتروگراد در لحظه ی قاطع، ولو برای مدتی کوتاه، خودداری کنند. پس لازم بود که بیشتر بخش شورشی پادگان را از پتروگراد به خارج به فرستند. ما، از جانب خود، از این تلاش کرنسکی استفاده کردیم تا آن را سرچشمه ی منازعه ی تازه ای قرار دهیم، و این کار اهمیتی قاطع داشت. علناً حکومت کرنسکی را متهم کردیم که مصمم است یک سوم پادگان پتروگراد را، نه به ملاحظات نظامی بلکه برای توطئه های ضدانقلابی نقل و انتقال دهد- و این اتهام بعد کتباً در یک سند رسمی تأیید شد. این منازعه ما را باز به پادگان نزدیک تر کرد و برای آن وظیفه ای کاملاً مشخص معین کرد: و آن پشتیبانی از کنگره ی شوراها بود که برای ۲۵ اکتبر معین شده بود. و چون دولت، هر چند به نحوی بسیار ضعیف، اصرار داشت که پادگان به خارج فرستاده شود ما در شورای پتروگراد، که در دست خودمان بود، یک کمیته ی انقلابی جنگ ایجاد کردیم، به بهانه ی این که در دلایل نظامی این نقشه ی دولت تحقیق کند.

بدین ترتیب ما یک عامل نظامی خالص در رأس پادگان پتروگراد داشتیم که در واقع عامل قانونی شورش مسلحانه بود. در همان زمان کمیسرهای

(کمونیست) در همه ی واحدهای نظامی و همه ی مخزن های نظامی و مانند آن ها معین کردیم. سازمان سری نظامی وظایف فنی خاصی انجام داد و برای کمیته ی انقلابی جنگ، جنگ جویانی بسیار قابل اعتماد برای وظایف مهم نظامی فراهم آورد. کار اصلی که عبارت بود از آماده کردن و عملی ساختن و اجرای قیام مسلحانه آشکارا صورت پذیرفتند و چنان اصولی و ماهرانه، که حکومت طبقه ی متوسط که کرنسکی در رأس آن بود درست نفهمید که در مقابل دیدگانش چه روی می دهد (در پاریس طبقه ی کارگر فقط روز بعد فهمید که به راستی پیروز شده است. پیروزی که خود به عمد در طلب آن برنیامده بود و صاحب اختیار موقعیت است. در پتروگراد عکس آن بود حزب ما که بر کارگران و پادگان تکیه کرده بود قدرت را قبضه کرد، طبقه ی متوسط شبی را تقریباً به آرامی گذراند و صبح روز بعد دریافت که سکان کشتی کشور در دست کسانی است که گور او را کنده اند.)

اما درباره ی خط مشی جنگی اختلاف عقیده ی بسیار در حزب ما حکم فرما بود.

همان طور که دانسته است، جزئی از کمیته ی مرکزی خود را با قبضه کردن قدرت مخالف اعلام کرد، زیرا که معتقد بود هنوز موقع این کار نرسیده است، و پتروگراد از بقیه ی کشور و طبقه ی کارگر از طبقه ی دهقان جداست، و از این قبیل.

بعضی رفیقان دیگر معتقد بودند که ما برای عناصر توطئه ی نظامی اهمیت لازم را قائل نیستیم. یکی از عضوهای کمیته ی مرکزی تقاضا داشت که تناثر الکساندرین، که جلسه ی کنفرانس دموکراتی در آن منعقد بود محاصره شود و دیکتاتوری از طرف کمیته ی مرکزی حزب اعلام گردد. او می گفت: با متمرکز

کردن تحریک هایمان و کارهای تهیه ی نظامیان برای لحظه ی انعقاد کنگره ی دوم نقشه ی خود را برای رقیب آشکار کرده ایم و به او امکان داده ایم که خود را آماده کند و حتی یک ضربه ی پیش گیرانه بر ما وارد آورد. اما تردیدی نیست که تلاش برای یک توطئه ی نظامی و محاصره کردن تئاتر الکساندرین عملی بود بسیار بیگانه با پیش رفت حوادث و شاید هم سبب تشویش مردم می شد. ممکن بود چنین اقدامی که پیش از گسترش منطقی مبارزه انجام شود حتی در شورای پتروگراد که دارودسته ی ما در آن جا غلبه داشت، در آن لحظه، موجب بی نظمی بزرگی شود، خاصه در پادگان، که هنگ های دودل و خیلی کم قابل اعتماد، در آن جا وجود داشتند، علی الخصوص هنگ های سوارنظام. برای کرنسکی درهم شکستن توطئه ای که توده منتظر آن نبود خیلی آسان تر بود تا حمله به پادگانی که بیشتر از هر وقت موضع خود را، که دفاع از تعرض ناپذیری آن به نام کنگره ی آینده ی شوراهای بود، تحکیم می کرد. بنابر این اکثریت کمیته ی مرکزی نقشه ی احاطه کردن کنفرانس دموکراتی را رد کردند، و چه خوب کردند. درباره ی جریان پیش آمد هم خیلی درست داوری شده بود: شورش مسلح، تقریباً بی خونریزی، درست در همان روزی که از پیش معین شده بود و به طور علنی، برای تشکیل کنگره ی دوم شوراهای، پیروز گردید.

اما برای فنون جنگی نمی توان قاعده ای کلی قائل شد، بسته گی به اوضاع خاص دارد. دیگر هیچ کس به جنگ با آلمان ها معتقد نبود و سربازانی هم که کمتر از همه انقلابی بودند حاضر به ترک کردن پتروگراد برای رفتن به جبهه نبودند؛ و حتی اگر دلیل آن که پادگان به طور کامل در کنار کارگران قرار گرفت همین بوده باشد، این دلیل وقتی قوی تر شد که نقشه های کرنسکی آشکار

گردید. اما این رفتار پادگان پتروگراد دلیل عمیق تری در وضع طبقه ی دهقان و گسترش جنگ جهان خوار داشت. اگر شکاف کوچکی در پادگان پیدا می شد و اگر کرنسکی امکان پشتیبانی از طرف چند هنگ را پیدا می کرد نقشه ی ما با شکست روبه رو می شد. عناصر توطئه ی کاملاً نظامی (توطئه چینی و سرعت عمل زیاد) غلبه می کردند. و البته لازم می آمد که لحظه ی دیگری برای قیام در نظر گرفته شود.

کمون هم امکان غلبه، حتی بر هنگ های دهقانی را داشت، زیرا که آن هنگ ها همه ی اعتماد و همه ی احترام خود را برای مرجع قدرت و برای فرمان دهی از دست داده بودند. اما کمون در این راه قدمی برنداشت. در این جا گناه به گردن روابط بین طبقه های دهقان و کارگر نیست، بلکه متوجه فنون جنگی انقلابی است.

در زمان حاضر وضع از نظر کشورهای اروپایی چگونه است؟ به هیچ روی پیش گویی در این مورد آسان نیست. اما با کندی گسترش رویدادها، و با توجه به این که حکومت های طبقه ی متوسط همه ی تلاش خود را برای استفاده از تجربه های گذشته مصروف می دارند می توان پیش بینی کرد که برای آن که طبقه ی کارگر هم دردی سربازان را جلب کند باید در لحظه ای معین بر مقاومت کاملاً سازمان یافته ای غلبه کند. پس یک حمله ی ماهرانه و کاملاً به موقع از طرف انقلاب لازم است. وظیفه ی حزب این است که خود را برای این کار آماده کند. درست به این دلیل است که باید سرشت خود را به عنوان یک سازمان متمرکز بسط دهد، سازماتی که آشکارا جنبش انقلابی توده ها را رهبری کند و در خفا ابزار شورش مسلحانه باشد.

مسأله ی انتخابی بودن فرمان دهی یکی از دلایل اختلاف گارد ملی و تی یو بود. پاریس از قبول فرمان دهی که تی یو برگزیده بود سرپیچید. در نتیجه وارلن^۹ این تقاضا را کرد که کادر فرمان دهی گارد ملی، از بالا تا پائین به وسیله ی مردان خود گارد انتخاب شوند. در این جاست که کمیته ی مرکزی گارد ملی از پشتیبانی برخوردار شد.

این موضوع را باید از دو جنبه مورد توجه قرار داد: از جنبه ی سیاسی و از جنبه ی نظامی، که با یک دیگر پیوسته اند اما باید جداگانه در آن ها به بررسی پرداخت. وظیفه ی سیاسی پیراستن گارد ملی بود از فرمان دهی ضدانقلابی، انتخابی بودن تام و تمام تنها وسیله ی این کار بود زیرا که اکثریت گارد ملی از کارگران و طبقه ی متوسط خرده پا تشکیل شده بود، به علاوه شعار «انتخابی بودن فرمان دهی» به پیاده نظام هم سرایت داده می شد. تی یو با یک ضربت از سلاح عمده ی خود، یعنی افسران ضدانقلابی، محروم می شد. برای تحقق یافتن این نقشه یک سازمان حزبی لازم بود که مردانش در تمام واحدها حضور داشته باشند. در یک کلمه، وظیفه ی عاجل انتخابی بودن فرمان دهی این نبود که برای گردان ها فرماندهان خوب تأمین کند، بلکه این بود که آن ها را از فرماندهانی که نسبت به طبقه ی متوسط سرسپرده بودند رها سازد. انتخابی بودن در حکم گوه ای بود که ارتش را در امتداد خطوط طبقاتی به دو شقه کند. این وضع در دوره ی کرنسکی، به خصوص در روز پیش از اکتبر، برای ما پیش آمد.

اما رها ساختن ارتش از دستگاه فرمان دهی قدیم به ناچار موجب ضعف همبسته گی سازمانی و کم شده ی نیروی رزمی می شود. قاعده ی کلی این

Varlin -^۹

است که فرمان دهی انتخابی از دیدگاه فنی- نظامی خیلی ضعیف و از حیث حفظ نظم و انضباط ناتوان است. پس در لحظه ای که ارتش خود را از فرمان دهی قدیم ضدانقلابی که بر آن ستم می کرد خلاص می کند، این مسأله پیش می آید که به آن یک فرمان دهی انقلابی داده شود که قادر به انجام مأموریت خود باشد. و این مسأله را به هیچ روی نمی توان به وسیله ی انتخابات ساده حل کرد. پیش از آن که توده های سربازان تجربه ی لازم برای خوب انتخاب کردن فرماندهان پیدا کنند انقلاب به وسیله ی دشمن، که در انتخاب فرمان دهی از تجربه های قرن ها استفاده می کند، مغلوب خواهد شد. روش های دموکراسی بی شکل (انتخاب ساده) باید تکمیل شود و تا حدی انتخاب از بالا جای آن را بگیرد. انقلاب باید هیأتی را خلق کند مرکب از سازمان دهندگان آزموده و شایان اطمینان که به توان به آن اعتماد مطلق داشت و همه ی قدرت لازم برای انتخاب و انتصاب و تربیت فرماندهان را به آن تفویض کرد. اگر استقلال داخلی و خودمختاری برای انقلاب کارگری به طور کلی به غایت خطرناک باشد برای ارتش ده چندان خطر دارد. ما در مثال فاجعه آمیز کمون ناظر این امر بوده ایم.

قدرت کمیته ی مرکزی گارد ملی از حق انتخاب دموکراتیکی نشأت می کرد. در لحظه ای که کمیته ی مرکزی نیاز داشت که ابتکار خود در حمله را به حداکثر به رساند، چون از رهبری حزب کارگری محروم بود سرگیجه گرفت و در نهایت شتاب قدرت های خود را به نمایندگان کمون، که خواستار مبانی دموکراتی وسیع تری بودند، منتقل کرد. و در آن زمان بازی کردن با انتخابات اشتباهی بزرگ بود. اما وقتی که انتخابات انجام شد و کمون گردهم آمد لازم بود که همه چیز به یک ضربت در کمون متمرکز شود و هیأتی ایجاد گردد که

دارای قدرت واقعی برای تجدید سازمان گارد ملی باشد؛ چنین نشد. پهلوی کمون انتخابی کمیته ی مرکزی باقی ماند؛ سرشت انتخابی سازمان اخیر به آن قدرتی سیاسی بخشیده بود که از برکت آن می توانست با کمون هم چشمی کند؛ اما در عین حال آن را از نیرو و استحکامی محروم می ساخت که لازمه ی موضوع نظامی صرفی بود که پس از سازمان کمون وجود آن را توجیه می کرد. روش دموکراتی انتخابی بودن جز یکی از ابزارهایی که در دست طبقه ی کارگر و حزب آن است نیست. انتخابی بودن نه طلسم است و نه درمان همه ی دردها. روش های انتخابی باید با روش های انتصابی ترکیب شوند. قدرت کمیته ی از گارد ملی انتخابی ناشی می شد. اما پس از خلق شدن لازم بود گارد ملی را از بالا تا پایین تجدید سازمان دهد و به آن قدرت بخشد و رهبران قابل اعتماد بر آن به گمارد و رژیمی با انضباطی شدید برقرار کند. اما کمون چنین نکرد، زیرا که خود از یک مرکز قوی انقلابی رهبری کننده محروم بود. در نتیجه ی آن نیز درهم شکسته شد.

پس می توانیم همه ی تاریخ کمون را با انگشت ورق به ورق برگردانیم، تنها در آن یک درس می بینیم: یک رهبری نیرومند حزبی لازم است. بیشتر از هر طبقه ای، کارگران فرانسوی برای انقلاب قربانی دادند. اما بیشتر از همه هم فریب خوردند. بارها طبقه ی متوسط آن را با زرق و برق جمهوری خواهی و تندروی و سوسیالیزم خیره کرد، برای اینزکه هر بار بندهای سرمایه داری را بر آن استوارتر کند. طبقه ی متوسط به وسیله ی عاملانش، حقوق دانانش و روزنامه نگارانش انبوهی فرمول های دموکراتی و پارلمانی و خودمختاری عرضه کرده است، فرمول هایی که جز پابندهایی بر پاهای طبقه ی زحمت کش نیستند که آن را از حرکت به جلو باز می دارند.

مزاج طبقه ی زحمت کش فرانسه چون گدازه های آتشفشانی انقلابی است. اما این گدازه ها اکنون با خاکستر شک پوشانیده شده اند و این وضع نتیجه ی فریب خوردگی ها و دل زدگی های متعدد است. هم چنین کارگران انقلابی فرانسوی باید نسبت به حزب خود سخت گیر باشند و بی رحمانه نقاب از رخسار هر ناسازی میان گفتار و کردار بردارند. کارگران فرانسوی محتاج به سازمانی هستند به صلابت فولاد با رهبرانی که در هر گام از حرکت انقلابی به وسیله ی توده ها مراقبت شوند.

تاریخ به ما چقدر فرصت می دهد تا خود را آماده کنیم؟ معلوم نیست. طبقه ی متوسط پس از آن که جمهوری سوم را از میان استخوان های کمونیان برگزید مدت پنجاه سال قدرت را در دست نگاه داشت. آن جنگ جویان سال ۷۱ فاقد دلیری نبودند. آن چه فاقد بودند روشنی در روش و سازمان رهبری متمرکز بود؛ و بدین سبب مغلوب شدند. نیم قرن سپری شد پیش از آن که طبقه ی کارگر فرانسوی مسأله ی گرفتن انتقام مرگ کمونیان را به تواند مطرح کند. اما این بار عمل استوارتر و متمرکزتر خواهد بود. میراث خواران تی یر مجبور به پس دادن تمام وام تاریخ خواهند بود.

زلاتوست^{۱۰}، چهارم فوریه ۱۹۲۱

بازنویس: اکبر سعیدی

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳

^{۱۰} - Zlatoust یا Zlatoust شهری در جمهوری سوسیالیستی شوروی روسیه در قسمت جنوبی کوه های اورال و در ۱۲۰ کیلومتری مغرب شهر چلیابینسک Cheliabinsk، مرکز صنعت فولاد. م.